

یادی از رفیق مجید کلکانی

وقتی الماس چهره ات
در یلدا ی
این شب ظلمانی
که کرگس ها :
به نوشیدن خون و کثافت
قمچین میشوند
به شیشه آب می افتد
شرنگ شکستن شیشه
جلادان و تسلیم طلبان را
به مخمصه انداخته
شب ها کابوس می بینند
و خواب بر آن ها حرام می گردد
آرام بخواب رفیق !
هنوز هیبت و صلابت ایمانت
استواری و شرافت وجدانت
در روان الماس ها جاریست
تسلیم طلبان بی آرم
با وجود یدک کشیدن نامت
قرار ندارند
و در ابهت شیشه چشمانت
و صلابت ایمانت
چون سونامی بخود می لرزند
و هراس از آن دارند
که فردا:
در محاسبه جو و گندم
سیاه روی از آب در می آیند
و در حضور الماس گونه چشمانت

بی نقاب میشوند
و نفرین تاریخ میگردند.